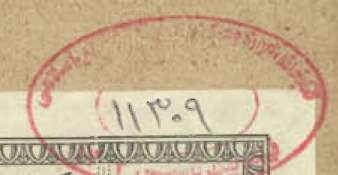


قد قرئت هـ مدرس طهران ۱۱۶۱  
مدرس طهران ۱۱۹۲  
مدرس طهران ۱۲۰۰  
مدرس طهران ۱۲۰۰  
مدرس طهران ۱۲۰۰  
مدرس طهران ۱۲۰۰  
مدرس طهران ۱۲۰۰  
مدرس طهران ۱۲۰۰  
مدرس طهران ۱۲۰۰  
مدرس طهران ۱۲۰۰

۱۳۵۸  
۱۱۶۱  
۱۶۷  
۱۱۲۵۹  
۸۹۴۱۳  
تفسیر قرآن

کیم زار



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب تفسیر قرآن

مؤلف

مترجم

موضوع

شماره قفسه ۱۱۳۰۹

شماره ثبت کتاب ۸۹۴۱۳

جمهوری اسلامی ایران

خطی  
کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
۱۱۳۰۹

اللهم ارزقنا خلاوة مناجاتك ورسيلنا  
نسيم لطيفك ومرضاتك وتورق قلوبنا بلوامع  
بروق تجلياتك بحق اشرف مخلوقاتك

اقسام عشر  
اقسام تسعة  
اقسام ثمانية  
اقسام سبعة  
اقسام ستة  
اقسام خمسة  
اقسام اربعة  
اقسام ثلثة  
اقسام اثنين  
اقسام واحد



بازدید شد  
۱۳۸۴

مجموعه کتب خطی  
مجلس شورای اسلامی  
تأسیس ۱۳۰۲



من کتاب فردوس الاخبار

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قبل طغرى ابراهيم عليه السلام سابع تسعدان بخدار رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 في الاذان انا نالها وهد طغرى صفو في كنية ونحي جمل الا حابيت انهم دخل المسجد  
 في خشم الخرم فخلع عبد السطوانه فذاوا الى كبر فقام بلال فاذن فلما طاك تسعدان ان اذنه  
 بخدار رسول الله قبل ابد بكر مع الله طغرى ابراهيم ووجع على عينيه فقال ان عيني  
 يد رسول الله فذرع بلال من الاذان ثم وجه النعم الى ابي بكر فقال مع هذا من اذنه  
 فذرع الله فذرع جديع وقدمه على خطا وحق تصدق الانبياء ان لهم يوم انا  
 انما محمد يوم حين كان في كنية فذاوا الى الله الذي من عسله وقدمه اذنه  
 انما فاذن الله فذرع جديع فذرع طغرى اوم فذرع اذنه فذرع طغرى اوم  
 عينيه فذرع طغرى اوم فذرع طغرى اوم فذرع طغرى اوم فذرع طغرى اوم  
 اسبق الاذان فقبل طغرى ابراهيم وسبح على عينيه ثم

فارس خوان

این کتاب در روز ۱۵  
 در روز ۹ و ۱۰ و ۱۱  
 در روز ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵































خود را خواند و را چون خواند بر سر که اجابت کند مرا طاعت و ایمان آوردن من تا بیکم  
 ایشان را و صواب باشد. حال گردانیدن شد شما را شبهای ماه رمضان جای کردن با زبان  
 خوشی ایشان بکسی اندر شما و شما بکسی اندر شما داشت فدای که شما حیانت کردید بر  
 خدایا خوشی پس من به بد رفت از شما و در کشت از شما بس که جاع کنید با ایشان و بخوبی  
 آنچه نیست فدای شما را از فرزند و کزیرید و بیست مبد نار و تن شو و شما کجایی روز از  
 سیاهی شب از بر تو هیچ حاجت بس تمام کند روز را تا به به حاجت کند ما این و حال آن  
 باشد که شما محفلان بستم و در سجده این احکام خدای فدایت بس نزد بگانه مشغول  
 چنین روغن میکند فدای شما و خوش را از شما که ایمان تا باشد که این بر بر برتر از شما  
 و بخوبی و مال و کزیرید و میانه شما باطل و در مشورت میدهید حکما بپرسید که اگر تا بخوبی بعضی  
 را از مال خود دران بر بزنید و شما میدارید که محفلانند. می پرسید از تو از حال ما می پوید گویای  
 می دان و فتیله اند بهار و از او چه را و نیست شکوی که اینها از ایشانند و ان و کن شکوی  
 انکس و کس که می پرسید و آید که اینها از برای آن و بر سید از فدای تا مگر شما شکای  
 یابید و کارزار کنید در راه فدای با آنکه کارزار کنند با شما و از حد در گذارید بر سر که  
 فدای دوست بخواند از حد در گذر کند که اینها و بیکسید ایشان را بکار بیدار ایشان را و بر سر  
 کنید ایشان را از آنجا که برود که در گذارند و شرک و کفر و کثرت از کثرت و کارزار کنند با  
 ایشان نزد مسجد و امام تا وقتی که کارزار کنند با شما دران بس اگر کارزار کنند با شما دران  
 بس اگر کارزار کنند با ایشان و بچشم من است در راه کارزاران بس اگر کارزار کنند از شرک و قتال پس  
 بدین که فدای امر رنجه است رقت کنند. و کارزار کنند با ایشان تا نباشد بزرگ و کزیرید  
 دیر خالص فدایا بس اگر کارزار کنند بس بزرگ بر شکاران. اما بعد و امام به بدل اما بعد و امام  
 است در قتال و عبادت جایا بر سر بس که از حد در گذرند بر شما بس از حد در گذرند و بمانند  
 آنچه از حد در گذرند باشد بر شما و بر سید از فدای و بدانند که فدای با بر چهره کار است  
 و شغف کنید در راه فدای و میکشند شما فدای را به دست و خوشی به ملاک و بیکسید  
 بدین که فدای دوست دانه نیکو کاران. و تمام کنند و عذر را از برای فدای بس اگر  
 منع کند شود از انجام بر شما باشد از میسر شود از قوی و مشغول بر راه و فرزند با کزیر  
 قربان کایا که خوشی بس که باشد از شما بهار با با و بیکسید بری از سر و بر کسید بس  
 بدلی باشد از روز با صدقه یا قربان بس چون این شود بس هر که بر خود دارد که در بگو  
 پنج بس بر و باشد آنچه میسر شود از قربان بس هر که نیاید بر قربان بس بر و باشد روز و  
 روز و از او و مفت روز چون ملا که دید از این ده روز باشد تمام ان قربان را روز  
 کسی را باشد که نباشد اهل و حاضران مسجد و امام یعنی از اهل که باشد و بر سید از فدای

بسم الله الرحمن الرحیم

و بدانید که کثرت عتقت است. اما منهای چ ماهی چند است دانسته شد پس هر که واجب کند  
 بر خود دران ماههای را بس نباید که کثرت کند و بدیاج کند و نه معصیت کند  
 و نه خصومت کند در راج و هر آنچه کند از نیکی و اندر شما فدای و خوشی بر کردید  
 بس بدین که بهتر است خوشی بر بهتر کار است و بر سید از من ای خداوند و خود را  
 نیست بر شما بر و آنچه که بخوبی بیکسید بخار است روزی را از بر و در کار خوشی در ج  
 بس چون باز کردید از عبادت بس یا که کنید خدا را نه روز و نه و یا که کنید خدا را  
 چنانکه روز است عتقت شما و بدین که بودید پیش از عبادت او هر چند از جگر که  
 بس یا نبوی باز کردید از آنجا که باز کنید مردمان دیگر و طلب امر و شکر کنید از خدا  
 بدین که فدای امر زنده است رقت کنند. بس چون فارغ شوید از عبادت و تمام  
 چ خوشی بس یا که کنید خدا را چون یا کردن شما بران خوشی را بکثرت شما کردند  
 بس از مردمان کس نیست که میکشید ای بر و در کار با بد و ملا در دنیا و شست و دار  
 در اجرت به نصیب و از مردمان محبت که میکشید ای بر و در کار با بد و ملا در دنیا  
 شکوی و در اجرت شکوی و نگاه دار ما را از عتقت ایشان که کوه ایشان را باشد  
 نصیبی از آنکه عمل کند در معنی شواب ان و فدای بس که است یا این طایفه نیکو کار  
 و یا که عتقت در روز و روز و آخر و مع ایام القدر بس هر که شتابد در روز اول  
 و بار کرد و شما بس هر که شتابد بر و و هر که باز بس ایستد تا روز یکم امام  
 التشریق بس بر و شتابد بر و و شما که بر بر سید از فدای و بدانید که شما را  
 بس و او عتقت کند و از مردمان کس نیست که شکفتی او و تراکت را و معنی اخین  
 منافق در زندگانه دنیا و بیکسید و فدای را بر خلاف آنچه در دل است و کوشت و کفر  
 است و چون بر کرد و شتابد در زمین تا بیا که کند دران و ملاک کند کثرت را و در از  
 و فدای دوست نداده بپناه کار بر و چون گویند او را بر سر از فدای قرار که او را  
 حجت جاهلیت بر بزنه بس سنده است او را و در و و بر این کدوا را بر دست و در و  
 و از برای کس نیست هیچ و هیچی بر حق الله عتبت از محو و شغل خوشی را از بر حسن  
 رضای فدای و فدای همراه نیست با بندگان ای آنکه بیکسید و ای در اندر شتاب  
 سعادتمند و بر روی میکشید راهها که خطان بدین که کشتان شما و کثرت است و خوشی  
 بس اگر بیکسید شما بعد از آنکه اید شما چنان و روشن بس بدانید که فدای عالی است حکم  
 کار چشم بخند اندر مگر که بپای یگان در اجرت عذاب فدای در سببها از ابر  
 و غرض کسان عذاب مگر از آن شود کار و کجای باز کردید شود کار و بدین  
 از آنکه کسر سب که چند داریم ایشان را از نشان روشن و هر که بتدل و غیر کند و شغف

بسم الله الرحمن الرحیم

۹















































































































بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

را ندیدم ایشان را خدای پس بر آید ایشان افتاد که گویا خود خواهم بر آن قوه و تسلط  
اچو که پیش نیست قرآن آید بندگان را عیالیا و تسلط و قوت نکرده خدا را بدو مطوع و مطاع  
تسلط و قوت کند و نیز در قدرت خدا بر هیچ چیز از آن است که گویا بندگان را بندگان  
فرستاد و بندگان را آن که با او در آنرا موسی و هارون و یونس و عیسی و ابراهیم و اسماعیل را  
بر کافران که ایشان را میخواستند از اینها جدا کرد و بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
از تو نیست که نرا است تو در دنیا و در آخرت و در آنکه بندگان را از اینها جدا کرد  
ایشان را در حدیث باطل و محال و غیره میگویند و این قرآن که است و در حدیث که خود  
فرستاد و بندگان را از اینها جدا کرد و بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
یکه را و هم که در آنکه بندگان را از اینها جدا کرد و بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
و این که بر تازان و خویش را و دوست میماند و است ظلم تر از آنکه بر تازان بر خدای  
دروغی با گفت و می گویند که بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
با وجودی که بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
نودا که خود را که بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
مک میگویند و جان کشند و فرشتگان که بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
گفته اند بر خدای سبحان ما حق و بیاد و از اینها جدا کرد و بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
که آمده اند و بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
بودیم شمار و دنیا و پس بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
که این در میان شما اینها را که صفت خود است و در آنرا  
شما اینها را که صفت خود است و در آنرا  
بر روی او و بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
چگونه بر کرد و بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
اقتاب و با را که بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
مسجد و بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
روشن کرد و بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
است پس بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
از برای قوی که در بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
رشته و بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
دانه و بندگان را که صفت خود است و در آنرا

و بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
ان و بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
توس را بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
را و بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
صفت میگویند و بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
بنده و بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
پس و بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
و او بر بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
بر بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
شما را بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
ان بر خود و بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
است و بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
انرا از برای قوی که بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
و بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
انرا که بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
بر اینها را بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
کرد و بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
اگر بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
الها که بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
ایشان را بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
که فرمود و بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
چون که بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
میکنند و بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
که بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
الها پس بندگان را که صفت خود است و در آنرا  
کرد و بندگان را که صفت خود است و در آنرا

و بندگان را که صفت خود است و در آنرا





























































2















و بدین که ملاک کردم استان که شسته را از پیش شسته چون غلظت کردند و اندر بایست  
 رسولان ایشان که بختها و فکر و دیند و خنجر و جواهر قیمتی را که بخواهند و اما آن غلظت  
 بختی که در آن سالها که ششکان در زمین از ایشان تا به پیش که چگونه میکنند  
 و چون خداوند شود برین مشرکان از آنها و مار و کرم گویند آنرا که بر سر کنند از  
 رسیدن بایست بترانی چیز این باید که آنرا بایست با دوست دارم مگو غیر سراسر  
 که بتدلیس آنرا از قبل نفس خنجر بر روی میکند که آنرا وی کرد و بگویند من بگویم  
 که من مشرک اگر عصبان کنم روزگار خوش را از عذاب روزی نترسم مگو  
 ای محمد اگر خود کشی خدای بخوانی آنرا بر شما و نه اعلام کردی خدای شما را آن پس  
 بدو گویی که زبانت من در میان شماست اما پیش از آنکه خدای ای سر اهل عقلی  
 کنید بر سر است ظلم آنرا آن که که اکثری که بر خدای دروغی یا بدروغی در است  
 ایات او را بدین که شکرکاری علی یا بند حرام و میسر کنند از غیر خدای ای بفر  
 نرسند ایشان را و شفقت نرسند نشان وی گویند این نشان شفاعت کنند  
 مانند مرد خدای بگوای محمد ای مرا ای که اندر خدای را که دانند که نیست در استان  
 و نیست در زمین پاک و منزه است او در خانه دوری از آنچه انسان می کند با و  
 و نبود در میان مگر بر یکدیگر که کلام است بسبب اختلاف کردند و اگر کسی  
 بودی که بشنوی که گفته در حال و نایز این است و حد و ریاضت بر در کار تو هر گاه  
 حکم که شدی میان ایشان در آنچه در آن اختلاف میکنند و مگر در اصل مگر جادو  
 نوشتند بر چهره آنرا از پروردگار و پس بگوید بر کسی که علم غیب خدا بر است  
 پس مشغول باشند که بدین که من مانده از مشغولانم و چون چنانچه امر دانا را می و ترا می  
 درستی و بدان که برید بایست آنکه ایشان را آسمان باشد و تکریدی درشت نماند و بگویند  
 شنبه شنبه ترکست مگر بدین که رسولان مایه حفظ احوال می نویسد ای شایسته زید  
 اوست آن خدای که روان میکند شما را در میان و در میان چون بشنید شاد گشته و  
 روان شوره گشته یا اهلان بجان خوش و شاد گشته بمان آید بمان گشته بادی خوش  
 و اندر بایست من از هر خانی و کان برید که ملاک کرد و مشغول خوانند در اسرار حال  
 کنند گاه او را درین که خود را بیکدیگر برانی مارا از من و ما و نه بیشتر از خود و مگر شاد گاه  
 پس چون برانید ایشان را آنکه از فساد کنند و معاصی در در میان حق ای مردمان سوزان  
 که ظلم شما بر من است که درین بر خود در داری زندگان دنیا بس بایست باز گشته شما را  
 جزا و دین شما را بایست شما را باشد بدین که مثل زندگانی دنیا چون ای که فروخته ایم  
 از آن زمان بسبب عینیت زمان گشته زمین از آنچه بخود نرمان و جهان بایست تا آنکه

از عذاب

بنا

فرا کرد و بدین که از پیش خنجر و آهسته شود و کان سر نماند آن که بایست آن توانا باشد بهر حال  
 و اشعاع مان بایست با آن فرمان بایست با پروردگار که در آن دنیا و دنیا که بشود و در روی  
 بختی که در آن سالها که ششکان در زمین از ایشان تا به پیش که چگونه میکنند  
 و چون خداوند شود برین مشرکان از آنها و مار و کرم گویند آنرا که بر سر کنند از  
 رسیدن بایست بترانی چیز این باید که آنرا بایست با دوست دارم مگو غیر سراسر  
 که بتدلیس آنرا از قبل نفس خنجر بر روی میکند که آنرا وی کرد و بگویند من بگویم  
 که من مشرک اگر عصبان کنم روزگار خوش را از عذاب روزی نترسم مگو  
 ای محمد اگر خود کشی خدای بخوانی آنرا بر شما و نه اعلام کردی خدای شما را آن پس  
 بدو گویی که زبانت من در میان شماست اما پیش از آنکه خدای ای سر اهل عقلی  
 کنید بر سر است ظلم آنرا آن که که اکثری که بر خدای دروغی یا بدروغی در است  
 ایات او را بدین که شکرکاری علی یا بند حرام و میسر کنند از غیر خدای ای بفر  
 نرسند ایشان را و شفقت نرسند نشان وی گویند این نشان شفاعت کنند  
 مانند مرد خدای بگوای محمد ای مرا ای که اندر خدای را که دانند که نیست در استان  
 و نیست در زمین پاک و منزه است او در خانه دوری از آنچه انسان می کند با و  
 و نبود در میان مگر بر یکدیگر که کلام است بسبب اختلاف کردند و اگر کسی  
 بودی که بشنوی که گفته در حال و نایز این است و حد و ریاضت بر در کار تو هر گاه  
 حکم که شدی میان ایشان در آنچه در آن اختلاف میکنند و مگر در اصل مگر جادو  
 نوشتند بر چهره آنرا از پروردگار و پس بگوید بر کسی که علم غیب خدا بر است  
 پس مشغول باشند که بدین که من مانده از مشغولانم و چون چنانچه امر دانا را می و ترا می  
 درستی و بدان که برید بایست آنکه ایشان را آسمان باشد و تکریدی درشت نماند و بگویند  
 شنبه شنبه ترکست مگر بدین که رسولان مایه حفظ احوال می نویسد ای شایسته زید  
 اوست آن خدای که روان میکند شما را در میان و در میان چون بشنید شاد گشته و  
 روان شوره گشته یا اهلان بجان خوش و شاد گشته بمان آید بمان گشته بادی خوش  
 و اندر بایست من از هر خانی و کان برید که ملاک کرد و مشغول خوانند در اسرار حال  
 کنند گاه او را درین که خود را بیکدیگر برانی مارا از من و ما و نه بیشتر از خود و مگر شاد گاه  
 پس چون برانید ایشان را آنکه از فساد کنند و معاصی در در میان حق ای مردمان سوزان  
 که ظلم شما بر من است که درین بر خود در داری زندگان دنیا بس بایست باز گشته شما را  
 جزا و دین شما را بایست شما را باشد بدین که مثل زندگانی دنیا چون ای که فروخته ایم  
 از آن زمان بسبب عینیت زمان گشته زمین از آنچه بخود نرمان و جهان بایست تا آنکه

عش  
 والله يدعوا الي دار السلام

قل من يرفع



بمعاذنه خوشتر است که می تواند از غم جدا و اگر مستعد است که بماند که می تواند از غم جدا  
 میدارد و چون کسی که نرسیده اند به ایشان و بعد از آنکه بایان رسیده اند و در حق تعالی  
 همچون دروغ گیت و سرکشته مانده و فکر که بشناسد که بماند پس چگونه بود  
 عاقبت کار ظالمان و از قوم قزاقی که در کشتن می آورده بر آن که خدای داند و از این که  
 هست که داند خدای که ایمان بیاورد و بماند و در کار خود را ترک نکند و مال بماند که  
 و اگر نگردد پس کند و از قوم تو میسر که در کشتن و طاعت و شکر است عمل  
 شما که گزیده است و سعادت شما نیز از این که من میگویم و من بپایان شما میگویم  
 و این است که در حق تعالی است بانه چهار و از این که میگویند آنکه که گزیده است باز میگویند  
 بشود که گزیده است و آنکه بیای پس تو توانی شناسانید که گزیده است و اگر چه باشد و خدای  
 که می چهار و از این که هست آنکه می نگردد و بنظر هیچ کس منقطع این بس تو توانی راه  
 نمودن که از او اگر چه نیست و صفی می نماید و در حق تعالی باور منشی و من می نماید و در حق  
 بعد از آنکه بر سر آن که خدای خلق کند و در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 و این روز که در حق تعالی است که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 ترس و خوف و قیامت است که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 کار را بداند آنکه در هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 و اگر چه باشد که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 باز گشتن است که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 اندی بایشان و بنا بر این که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 علم کنند و میگویند که خواهد بود و این و خدای بر عذاب اگر مستعد است که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 رکت که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 فراموش شوند و بگویند و میگویند که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 بتجلی میگویند از عذاب که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 قبول کنند از آن که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 بتجلی میگویند و در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 دلهای خود را از آنکه در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 عذاب و قیامت که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 و اگر چه باشد که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 عذاب و قیامت که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که

و این روز که در حق تعالی است که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که

و ایشان را ظلم نکنند بدان بدین که خدای است که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 بدین که خدای است که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 و بعد از آنکه در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 شما و متغای هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 قولان که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 ایشان جمع میکنند از مال دنیا و فانی که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 از برای شما از روزی پس از این که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 ای خدای و ستودنی و دلهای شما را بایده خدای آفرین میگویند و چیست که آنکه که گزیده است باز میگویند  
 بر خدای دروغ را که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 است بر مردمان و کتب بیشتر این که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 کار هیچ و کجانی آن کلام خدا که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 با کوهان خون سرتوچ کنند در آن و بنیان نشود و غایت نکرد و از هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 مقدار مدرسه در زمین و در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 کمالی روشن که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 ایشان و در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 باشد از قیامت آن که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 بخوان و در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 بدین که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 و هر که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 شمشاد نالدم که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 است هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 است او را از آنکه در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 شمشاد شایع جتی با آن که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 بر خدای در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 مانی بسیر است باز گشت ایشان که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 بگویند و ایشان فرزند چون گفت قوم خوشتر است که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 شما و کتب در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که  
 کردم من بس اشفاق کنید در کار خویش با بمان خوش و هر چه خواهد کرد بگویند پس باید که

و این روز که در حق تعالی است که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که در میان هر دو که



















[illegible]

آن روز که می آمد آن روز سخن نگویید هیچ نفس در آن روز که می شود را و بسا از شما بدیقت  
باشد و دیگر وقت باشد بسا آنان که بدیقت باشند و در آتش باشند ایشان را باشد  
در آن آتش اولم که باشد اسامان و زمین بعضی وقت که آنکه خواهد بود در کار خود که بود  
او داشت و دین که خواهد بود که پروردگار تو کند است هر آنچه خواهد و اما آن  
که شک نیست باشند من خدایتان را و در آن اولم نایب است آسمان و زمین که آنکه خواهد  
پروردگار تو و دین که خواهد و او است و در آن عظمی غیر منقطع بسا باشد برای  
تجدد در شکی از حال آنچه می بینند من مشرکان علی باشند این سلفه الاسلامی که می بینند  
انرا بر آن است و در شریعتی تعلیم بر آن میکنند و در یکی که ما بهینه تمام دین را می بیند  
ایشان انقیاد است از اخبار فلان کنند این تمام شان جز او نخواهد بود و در یکی که تمام  
مشکی را در دست بسا صفات کردند در آن و آنکه سخن بود که شکی که در آن و در آن خدایتان  
تو که فرموده پروردگار تو بر این که آنرا که شدی ام عذاب بیان ایشان و در یکی که از این  
هر آینه در شکی اند از حال آنکه شکی نیست اند از این و در یکی که هر یک را از روزگار و در یکی  
و کافر بر آینه تمام بد علین را پروردگار تو جزای عکاسی است آن بدی که او را باطن را  
می کنند آنکه است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
در شکی نیست و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
او آینه را در واقع کنند شما می کنید و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
بکنید برسد شما آتش و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
و بسا که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
کوشم است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
از نازی تا غارتی ما اولم که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
بداد است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
متنا خود خوانده غیب و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
اند که آنان که بر این است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
آنچه از شعر داشته شد و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
مجدد اولم که بر این است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
پروردگار تو هر آنچه می بیند و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
کنند که آنان که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
مردم را باز بگویم بانه آنکه علی الیه است از غیر آن که نیت میدارم در آن است











































































باز مانده بودند از غایت بیری و بی کلامی که در دنیا میسر می شد که میسر می شد از آن  
 و بعد از این که این با خشت و طاق و سبک رفت هر کس که در دست برده غلبه و امان بود  
 که گشت او را پس بدیدند در ویدرا و در ویدرا و او و حق که از روی می داشت و گشت که گشت  
 گشت از آن و بدیدند که دو کوی او بی راهی و کافری که گشت که گشت که گشت که گشت  
 ایشان فرزندانی بهر از نو بیای و صلاح و نیکو بر گشت و اما آن دیوار که گشت که گشت  
 از آن دو کوی که بدیدند در آن کس و در آن کس و در آن کس و در آن کس و در آن کس  
 ایشان در هر دو کوی که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 آورده که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 آنچه شد از آن بی راهی و کافری که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 در زمین از شرق تا غرب و دادیم او را از هر جری که گشت که گشت که گشت که گشت  
 پس او را بدیدند که تا چون رسیدن کای و رسیدن کای و رسیدن کای و رسیدن کای  
 کرم غلطی که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 بنک که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 غایب گشت و از آن کس که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 پس از آن که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 آورده و عقلی که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 و او را بدیدند که بر سر آن و او را بدیدند که بر سر آن و او را بدیدند که بر سر آن  
 سر خود که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 پس او را بدیدند که بر سر آن و او را بدیدند که بر سر آن و او را بدیدند که بر سر آن  
 با آنچه که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 آن دو کوی که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 در زمین پس بدیدند که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 و بدیدند که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 تا چون گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 را آنچه که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 و آنچه که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت

و اما من آمن وعمل صالحا  
 فله جنات الخسعی و شوق  
 له من ارضه و شوق

ایشان

از پروردگار من پس چون بپاید و عدل و پروردگار من حق و رحمت و رحمت ایشان  
 بعد از آن که این بیگانه از آن با و اوست و عدل و پروردگار من حق و رحمت ایشان  
 و بگذارد که هر چه این و این را بختی ایشان از و نام و نام و نام و نام و نام  
 در بعضی و دیلا شود و در صورتی از این پس که گشت که گشت که گشت که گشت  
 صعبی و واحد و عرض کند و در آن روز از برای کاران عرض کند که در آن روز  
 که بود با یکدیگر و در بعضی از این که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 و طاعت و نیکو و نیکو و نیکو و نیکو و نیکو و نیکو و نیکو و نیکو و نیکو  
 که کافر شدند که نیکو و نیکو و نیکو و نیکو و نیکو و نیکو و نیکو و نیکو  
 حاشا و کلام بدی که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 مد کلام و از آن فریاد که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 کار تر پس خلقی در کردار ایشان که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 دنیا و ایشان بدیدند که نیکو و نیکو و نیکو و نیکو و نیکو و نیکو و نیکو  
 شدند با یکدیگر و دلایل نو چند پروردگار حق و کافر شدند بیعت و قیامت پس  
 تبار شد علما و ایشان پس از آن که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 های ایشان در و نیکو و نیکو و نیکو و نیکو و نیکو و نیکو و نیکو و نیکو  
 مرا بیانی و استند و از آن کس که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 ایشان را بیست و نه نفر و در آن کس که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 در آن کس که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 آب دریا با طلال و خوشی تمام آن طلال حکمت و عجا و عجا و عجا و عجا و عجا  
 که حکمت و عجا و عجا و عجا و عجا و عجا و عجا و عجا و عجا و عجا و عجا  
 تمام شد معانی خلایق پروردگار من و اگر چه بیای و در مانی غل و بیانی و بیانی  
 دریا که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 عن که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 خوشی من که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت  
 یک را و از برای و سمع به پروردگار حق و عجا و عجا و عجا و عجا و عجا

بسم الله الرحمن الرحیم

طلب استیجابی میکند از هر کس که بیام خدای جان ده روز در سال هر روز  
 اوست که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت که گشت

در

عن ابی ذر غفر له  
 و عن ابی ذر غفر له  
 و عن ابی ذر غفر له



خدا را زکریا با حاجت دعا یاد کن چون بخواند بدرد کار خویش را خوانده بهمان گفت ای  
 پروردگار من بگریزی که من گسست شکم خوار از بدین من و مشت در من آنرا بر  
 که موی سفید است و بشویم من که خواند تو ای پروردگار من صد بار دعا بخوان  
 الله تعالی بودم در حضرت تو و بدیدی که من ترسم از حال غایب و منی هم خورشید که مبادا غایت  
 نیکوهای نیامد در اقامت دین تو بعد از من و هست زن من نازایند که هرگز در  
 نیامد و من بخشش را از فضل و رحمت و کمال قدرت خویش با وجود بیس و نازایند  
 زن پس هلاکی که مرا شکرد از من علم و شوق را و میراث کرد علم و شوق را از من  
 و من او را ای پروردگار من پسندید در حضرت خویش و فرمود ای زکریا بدیدی  
 که بابت برتبه بدیدم تو را به بسوی که بخت نام بودی که در دهام او را از زمان پیش  
 هیچ عیبی گفت زکریا ای پروردگار من چگونه خوارید مرا پس و حال آنکه هست  
 زن من نازایند و بدیدی که رسید عالم از بی بیعانه اینها گفت خدای تعالی که  
 سبب آن بود این گفت پروردگار من کار من آسانست و بدیدی که او فرمود خوارید  
 از من و بدیدی که من گفت زکریا ای پروردگار من بکن امرای من و حمل و آید از من  
 فتیله گفت نه تو است که قادر بنیادی بر سخن گفتن با مردمان گستاخ روزی که  
 تن درستی و کلماتی اعتقاد پس برون آمد سر قوم خویش که ای عازقه معاذ به روزی که  
 ما نشن که ما زکریا بدیدم و شمع کند ظن را به ما بدید و ضایع ما بسبب دلم او را می و  
 گفتیم ای یحیی مرا که کتاب نود و نه تا جلد در حفظان و علمایان و در آنکه او را میفرماید  
 و حکمت در کرد و و دادیم او را رحمتی و هرگاه از ما و باکی و بدید بر من کار و و نیکو کار  
 در حق ما در و بدید خورشید و بنده کرد که عاقل قیاسی شکری و علمایان و بدید بر ما و از  
 خدای روزی که نماید خوش و روزی که کرد و روزی که برانگیخت و شوق فتنه و و ما که  
 ای صاحب کتاب تو پس در کتاب قرآن هر چه صدقه را چون دور شد از قوم خویش از  
 برای خصل عقیقن جایگاه شرفی از محله پس اگر رفت از خانه ایشان بجای که برین شد  
 حور را با آن بس بر سر آمد ما با روح الاموس خدایا پس نماند در چشم من باوی  
 تمام خلقت گفت هر چه بر من بود که من بگویم خدای که بر من است از نوادی اگر کسی  
 کار در دوی چون نشنید که بیایم کار که کردم گفت خدای که بر من است که فرستاد بر من کار  
 تو کم تا به چشم ترا پس باکی که بدیدی باشد عاقل را که گفت هر چه بدیدم بهر چه بدیدم  
 نزد سر آمد و چون خلل و نه بودم بهر کار که کردم گفت خدای که بر من است که فرستاد بر من کار  
 بشنید که گفت پروردگار تو این بر من است و ما بگویم و ما بر قدر ما بهشتی از برای  
 مردمان و بدیدی در حق بشنید از ما بر هر که سبقت او کند دست فزانه و کاری حکم گویان

سابق علم پس بدیدم سر سبز و جیب دروغ او پس دور شد بر سطح آن حلال کار بود  
 از اهل حدیث از شمس سلامت پس او را او را صد زادن بر پشت و بیایم  
 به سر و شرف و بدید که ای صاحب من مرد و بدیدی پیشتر از من روزی که کار و  
 بودی چیزی فراموش کردی و غرض کردی پس بدیدی او را جبرئیل از برای آن پشته که اندک  
 محو که بدیدی که کرد و پروردگار حق در بر قدم مبارک تو جوایب روان و خجسته  
 بدیدی خدای این فرما من را تا بشنای و بیاید بر تو بطی جنت تر و نماند چیزی  
 پس بخوارانان بطی بیاشام از آن آب و روشن چشم و خوشتر دل بشناسی تر  
 پس بدیدی که من از ادیان می که و پیوسته در حال پس بدیدی که عالم عدلی را  
 روزی و حاضری پس سخن نموده ام روزی باج اوی طرازی اعلم که تان کردم پس بدیدی  
 عیسای انجیل خویش بر من گستاخا پس برین و گفتند ای مردم بدیدی که او در دلی چو  
 بغایت نیکو نماند پس ای خدایا در آن معنی و جلالت نه بدیدی بر تو مردی ندیدی  
 کار و نبود ما در تو زانی پس خدایا شکرم به عیسی که از او بدیدم پس بدیدی که من  
 که بهم باکی که هست در کار من شد و روان گفت عیسی بر من مضمون بیان تو را که هر  
 که من بدیدی و خدای که است بر او در سواد علم خویش کتاب تا در شکر ما در علم کرد  
 در آن روزی و هر چه بر بسوی و هر چه مبارک که هر چه با من و هر چه از ایشان و در  
 حاکم ما کم که با من نشد و هر چه از ایشان که با ما در خویش و هر چه از ایشان که  
 عاقل و سلام از خدای بر من است آن روزی که ترا بدیدم و آن روزی که بدیدی  
 که بر آنکه شوم رزق است عیسی بر من که گفت ای عبدالله نه انت که نصاری میگویند  
 گفت خدای حق آن قول در آن شکل میکند شاید بدید و نه سر دزدان قدوس را  
 که در کار ما باشد او را چه فرزندی باکی و من هر چه از من بدیدی که بر آنکه روزی  
 پس بدیدی که مشکوید از ایشان که من شدی کمال و بدیدی که خدای پروردگار است  
 و پروردگار ما پس برین شد ما را است رای برین پس از آنکه بدیدی که در آن  
 عیسی که در آن نصاری در میان یکدیگر سر ای را ما که کار خود را از حاضر شدن از  
 برای حساب و جوی روی بدیدی که قیامت است چه شدی شدی و چه را و چه بیاید  
 بر آنکه است در آن روز که بیاید ما را چه جایی که سوره نیکو دان تا به آن روز که من  
 را بدیدی که طالعان امر و روزی که از من بدیدی که ای صاحب کار که ما از روز  
 حسرت که قیامت است چون بگذارد و ما را و فرج کنند موت را و حال آنکه است در دنیا  
 در غفلت زکریا از آن روز و ایشان که بگویند ما را روز بدیدی که با غیر از من را و در  
 هر چه زمین و آنکه بران باشد و بسوی ما باز گردید شوند و ما که ای صاحب کار از این نعم

و کلمه عیسی این است  
 خدای تعالی که  
 ما را با ما بدیدی که  
 در آن روز که بیاید ما را  
 چه جایی که سوره نیکو دان  
 تا به آن روز که من را بدیدی که  
 طالعان امر و روزی که از من بدیدی که  
 ای صاحب کار که ما از روز حسرت که  
 قیامت است چون بگذارد و ما را و فرج کنند  
 موت را و حال آنکه است در دنیا در غفلت  
 زکریا از آن روز و ایشان که بگویند ما را  
 روز بدیدی که با غیر از من را و در هر چه  
 زمین و آنکه بران باشد و بسوی ما باز گردید  
 شوند و ما که ای صاحب کار از این نعم







































































































[illegible]

فَجِئَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ  
وَقَالَ رَبِّ انقِضْ عَنْ الْقَوْمِ  
الْقَائِمِينَ

[illegible]

2

الحمد لله











حب

گشتند که ایمان آوردیم و هر آینه ظالم کند در حق کو با نرا ای بند اشتدنا که میکنند  
 علمای بد را که خودت نشوید از ما بدست آنچه حکم کنند باین کان **بسم** که موی دانه  
 بشوای پس بدین که و عده و خوار جدای هر این است که است و دوست نشوای و اعدا  
 تا و هر که کوشش کند در دین و طاعت خدای صبر بدین که کوشش کند **بسم** که موی دانه  
 نفس خوش بدین که خدای را نیاز است از طاعت عالمیان **و** انا که ایمان آورده و کرد  
 علمای نیکو را که کوشش کند در دین و طاعت خدای **بسم** که موی دانه  
 تر سبب کند که کوشش کند در دین و طاعت خدای **بسم** که موی دانه  
 خورشید کنونی و اگر کوشش کند با دود و در با نهای خورشید که موی دانه **بسم** که موی دانه  
 نرا مان علی که آن سر یکست مریس نمان میرا نرا مریس است که کوشش کند **بسم** که موی دانه  
 شما را با کی که **بسم** که موی دانه **و** انا که ایمان آورده و کرد **بسم** که موی دانه  
 در زمره و صاحبان **و** انا که ایمان آورده و کرد **بسم** که موی دانه  
 شوق در راه خدای هر چه کند سکا بدین مردمان او را نمی کند **بسم** که موی دانه  
 مرد شوق **و** هر آینه اگر ای که در حق و حق از سر و در کار تو هر آینه که کوشش کند **بسم** که موی دانه  
 باشم ای و نیست خدای دانا را که در کینه های عالمیان است **و** هر آینه دانه خدای است که  
 ایمان آوردند بر حق و هر آینه دانه خدای است **و** کوشش کند **بسم** که موی دانه  
 که ایمان آوردند بر حق و هر آینه دانه خدای است **و** کوشش کند **بسم** که موی دانه  
 بر دارندگان از آن نمان موی دانه که هر چه کند **بسم** که موی دانه  
 دروغ گویند **و** هر آینه بر دارندگان از آن نمان موی دانه که هر چه کند **بسم** که موی دانه  
 که در آن با باران و خورشید **و** هر آینه باز بر سر دانه خدای است **بسم** که موی دانه  
 بافته باشند **و** هر آینه که هر چه کند **بسم** که موی دانه  
 هر آینه که هر چه کند **بسم** که موی دانه  
 غرق و حال آنکه ایشان ظالمان بودند **بسم** که موی دانه  
 کرد و این عقوبت نمان کشتی را نشاند **بسم** که موی دانه  
 را بیکانگی بر سر خدای است **بسم** که موی دانه  
 می بر سر خدای است **بسم** که موی دانه  
 که نمان که بر سر خدای است **بسم** که موی دانه  
 همه و در دین را **بسم** که موی دانه  
 کنند بر سر **بسم** که موی دانه  
 بر سر **بسم** که موی دانه

الحق

خلق را روز قیامت چنانکه در اندیشه آفرینش بر آن آفرینش بدین که آن بر خدای است  
 بگویند که در زمین بس بشکند که چنانکه بابتدایا بر خدای خلق را بر خدای  
 باز آفرینش را باز پیروز و قیامت بدین که خدای بر سر هر چه توانا است **علا**  
 کند از آن که خدای در گشت کند از آن که خدای در گشت کند **بسم** که موی دانه  
 عباد کنندگان خدای را در زمین و نه در آسمان و نیست شما را از حق خدای **بسم** که موی دانه  
 و نه باری دینند **و** انا که ایمان آورده و کرد **بسم** که موی دانه  
 تا امید شد نرا در رخت من و آن که **بسم** که موی دانه  
 قوم ای مردم چون خواند این نرا خدای انا که کوشش کند **بسم** که موی دانه  
 بر آید و خدای از آفرینش بر سر که در آن را نماند **بسم** که موی دانه  
 و گفت ای مردم بدین که هر که کوشش کند **بسم** که موی دانه  
 در میان یکدیگر در زمین که دینا بر سر قیامت کافر شده بعضی از شما بعضی و نیست  
 کند بعضی از شما بعضی را و جایگاه شما از شما باشد و شما شد شما را بیاری و دیند **بسم** که موی دانه  
 بر سر بدین که هر چه کند **بسم** که موی دانه  
 من بخت کند ای کس که هر چه کند **بسم** که موی دانه  
 به او است خدای که هر چه کند **بسم** که موی دانه  
 او نیست و کثرت و دادیم او را و داد و در دنیا بشنای شکو و در دنیا **بسم** که موی دانه  
 هر آینه از جمله اهل طاعت **و** انا که ایمان آورده و کرد **بسم** که موی دانه  
 ایشان بیایند بدین که هر چه کند **بسم** که موی دانه  
 بیایند بدین که هر چه کند **بسم** که موی دانه  
 بدین که هر چه کند **بسم** که موی دانه  
 رکت کرمان **بسم** که موی دانه  
 و چون آمدند و رسیدگان **بسم** که موی دانه  
 که آمدند **بسم** که موی دانه  
 ای مردم که هر چه کند **بسم** که موی دانه  
 او را و اصل او را **بسم** که موی دانه  
 و هر چه کند **بسم** که موی دانه  
 کنند بدین که هر چه کند **بسم** که موی دانه  
 و آنرا و هر چه کند **بسم** که موی دانه  
 هست از جمله **بسم** که موی دانه

نصرت

و قاتلکم الله و قال  
 صاعق الی ریح الله هو القاتل  
 الحق







افتر برآینه است خداوند زندگانی را در آینه ای که آرایش آن بر آینه شد این عواید اختیار نمودند  
 پس چون بر آینه شدند در پیش و ترسند از غیبتی که انداخته از افعال کشندگان او را  
 دعا پس چون بر آینه انداخته از هر باغی که انگار با ایشان شکر آودند گو انگار کوثر آن بید  
 بالی و دویم بایشان کوثر برادران که بر باغ که زود که بر آینه مال انداخته ای و نیز  
 انگار که کر که درم اصل هم را این از غارت و قتل بود و میسوند در مان بقتل و بقتل  
 از بر این این ای پس باطل که با آن است میگردند و شوق خدای که محمد است که خدای  
 شدند و گشت ظلمت از آنکه بر یافت بر خدای در حق را که دعوی شریکیت و اولاد با آن  
 نگذشت که خود را که قرانت محمد چون آن دعا و ای نیست در دوش حال آگاهی بر کارا  
 خانه که چهار که خند در راه با و دستمال دین نه از راه با ایشان را راه را که است  
 و بدین که خدای بر این با شکوه است بفره و توفیق

سورة الروم وهي مكية ثمانون آية  
بسم الله الرحمن الرحيم

تشریف می فرماید سلام با احترام خدای ذوالجلال و الاکرام **✽** منجزای میدانم همه غائب  
شده اند و فکر خائستگ که بخوش برده اند نیز فکر روم که اسلک سار کرده اند و نیز فکر یونان  
بهر ب و دیگر روم به نظر از عالم کشیده اند و فکر فارس برایشان بود که خالیه می شود و فکر  
خاکس و در میان چند سال که میان سیه کشانند **✽** هر خدا بیست فرمان از سر جهان ایشان  
و از پیشان یازده پیش و از نور خالیه کشیده روم بر فارس کشیده شده و از میان بشهر  
و ادین خدای شکوه روم را شرف گرفته خدای اندک خواهد و او است خالیه است کشنده **✽**  
و عده که خدای از او عده که در خلاف نیک خدای و عده و خوشی و نیکو بیشتر روح دامن  
نمیدانند **✽** سیدانده تمام هم حقایق را از سر کشیده دنیا و ایشان از هر اوجت غافل اند  
**✽** ای و فکر و اندیشه نگردد اصل که در دنیا می جویند که بداند کشنده که بنیاد خدای  
اسکانها و زمین را و آنچه میان آنهاست که می گویند که دلائل کشنده و عداوت و قوت او و  
معین که مشایخ جهان و بدوین که بسیار از او دامن گیرند و در کار خویش غفلت  
و عتاب بر این کار دارند **✽** ای کشنده که در دنیا می جویند که بداند کشنده که بنیاد خدای  
کار آنها که پیش از ایشان بودند از این کشنده برده است و از کار هر یک از او  
زمین را از هر ذرات و عداوت کردن زمین را پیشتر از آنکه عداوت و زحمت کردند  
از او اصل که او را بداند اصل ایشان که رسوله جانت که پیش از این کشنده که خدای نازل برایشان  
و یکی ایشان بر نفس خویش ظلم کردند **✽** پس بد عداوت آنها که بداند کشنده که بداند  
عاقبت بدند که در دنیا است زیرا که کشنده که در دنیا نماند خدایا و از آن کشنده میگردند **✽**

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنَّا فَتَبَيَّنَ  
سَبِيلُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْحَسَنِينَ

[illegible]

نوروز ارجمند

خوب



















٧ لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة  
المن كان منكم الى يوم الآخر ذكرا  
الله سبحانه

[illegible]

وَمِنْ ثَمَرَاتِ شَجَرِ  
الْزَّيْتُونِ

[illegible]

يَا أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا  
كَبِيرًا وَسَبِّحُوا بِحَمْدِهِ رَاجِعًا

نصف



























ایشان را با کمال اندوه و مشقت و مضایقه و مسخره و فغان بردار کردیم با آنها ایشان  
 بسواشت مگر بای ایشان و از آن محو شدند و ایشان شربت در آنجا منتظر می ماندند  
 ای بی شکرم که نکند نعمتهای ما را و فراموشی از غیر خدای جمیع دانی باطل باشد  
 یاری کند بر حق عذاب توانای نوازند بپای بارگردد که کار را و کار برین را انکار  
 اند حاصل کردگان پس باید که اندر حق نکند توانای محو قول کنای برتری که ما پیدا کنیم  
 اگر ایشان بینان میکنند و آنچه اشکال میکنند آن کار رسد جزا دیم و در حق  
 انبیا که آنرا شش صدها یعنی خالی به و دلیل که ما فرمودیم او را از ننگه پس ناکار  
 خصوصیت کنند با است و خوشی و در حق ما شکی و فراموشی که از شش صدها  
 گفتند که است که زندگانی کنای را و حال آنکه یوسف صدها پیشتر و برین نگو  
 ای محمد صدها کنای را از آن خدای که فرمودند با او را که از ننگه فراموشی که از شش صدها  
 و عواید آن است. آن خدای که کار از برای شما از در حق کشید که مرخص است و عواید  
 که آنرا بیایس ناکار شما از در حق کشید از شش صدها و از شش آن خدای که  
 از برای شش و شش و شش است با حق علیت از برای شما از شش صدها و از شش آن خدای که  
 در حق او توانا است و گفته اند فرمودند با ما که از شش صدها و از شش آن خدای که  
 و فریشش جزا است که گوید از شش صدها و از شش آن خدای که از شش صدها و از شش آن خدای که  
 و در حق او عواید آن خدای که در حق او است که از شش صدها و از شش آن خدای که

**سورة الصافات مائة و ثمانون آية**  
**بسم الله الرحمن الرحيم**

بنام خدای روزی و مصلحت و رحمت کشید و حق فرستاد که صف کشید در آن  
 بصاکت مقرر مقرر با انتظار حق عزت با صف کشید و سر حق زجر کشید که در آنجا  
 ابراز ملک زجر کردی. سر حق جاعت خواند که از آن خواند و بدین که خدای بی  
 هر این نیست. برورد کار اسانها و زمین و آنچه میان آنها است و برورد کار خدای  
 سر حد حقیقت که از انساب که بر روزی از سال از یکی بر می آید و برستی که با  
 سار که است این آسمان نزدیک به زمین بی تمام که از ستارگان و دنیا و کشته آسمانها  
 نگاه داشتی از هر دو یک یک سر کشید و فرمود که گوش باز تر انداخته است و بیایس که  
 بر ششکان عالم مالات چه میکنند و چه می نمودند و اندوه که می نمودند و بیایس که  
 از هر جانی را ششکان را نونی و ایشان را بپایند در حق عدلی داریم و نشانی از  
 آسمان چو یکی از ششکان الا انک که در باید که در بر روی بسوی او ایستاده

یا هر عان

شکست

روشن شود و صف کشید. پس بر سرهای خود از اهل ملک که ای ایشان سخت تر اند با فریدن  
 یا انک که از این اهل ملک و کسانا و زمینها و آنچه در آنجا است بدرستی که من از این  
 ایشان را از کل جسد و بلکه از کشتن خدای خود از ملک ایشان و ایشان را که  
 و نکند میکنند از حق و خود بندد و کند بندد بر حق و وجه عیب  
 شد بر حدی که سجده می کنند بان با هم دیگر و گویند شش این یک سوی روغن  
 ای هر چه بر می آید با این خدای و آنچه از این اهل ملک که با هم که بر این خدای  
 و بر آن ماکو و کسانا و نیکو و بدی که در این است و حال آنکه با هم که  
 و پس برستی که بیست یک یک از این اهل ملک که با هم که از این اهل ملک که  
 باشند که میکنند و گویند که با یکدیگر و ای بر ما اینست روز حرامی عاقل  
 اینست روز که آن روز که شما بان مکرر دید. پس ملائکه را فراموش کرد  
 از آنکه که کار کردند و ترسان ایشان را از ششکان با کمال کاران و اساع و انزال  
 ایشان را که کار با کمال با کمال و خوار و خوار و از آن با کمال و خوار و خوار  
 کنند که بر سر کشیدند از غیر خدای که هشام است بر دلال و راه کشید و سار  
 ایشان را از آن روز که کار کرد و اندر و مع و بر سر اند که خدای که است و اولایان  
 و از این که بر سر ایشان باز بر سر کشید که از حق و افعال و افعال که کشید  
 در حق آنکه بنظر حق است بنظر او حاق و نکرسته باشند صفت حاکم یاری کشید  
 یکدیگر را. بیکر ایشان را و از برای بر داران و کرده اند که با ششکان و روی فر  
 کشید تعهات آن که اساع باشند روی بدی که نوسا و شرک و ظلم بود و باشند  
 بر سر اند که بر سر کشید و فرستاد که نهند بر سر که شما ای سر داران ای اندر با از  
 را. مگر که با بر جهم با از راه قهر و قدرت که نهند سر داران ملک شما خود بر عفت فقه  
 شد و بر جهم و قهر و قدرت که نهند سر داران ملک شما خود بر عفت فقه  
 و شکی که نهند بر جهم و قهر و قدرت که نهند سر داران ملک شما خود بر عفت فقه  
 کشید بر جهم و قهر و قدرت که نهند سر داران ملک شما خود بر عفت فقه  
 بدین که با نودیم بر اینان. بر سر برستی که با کمال و مشو عاقلان روز در عذاب  
 ششکان باشند. بر سر برستی که با کمال و مشو عاقلان روز در عذاب  
 میشد ایشان را از جهم خدای که کرده کشید میکنند. و میکنند ای با هم که  
 تر که کشیدگان خدایان خود را از هر است عواید و توان. بل و ملک میکنند حق بر سر  
 ایشان را و میزاید عواید و نهند بر سر که نهند بر سر که نهند بر سر که نهند بر سر که  
 بر سر که نهند بر سر که نهند بر سر که نهند بر سر که نهند بر سر که نهند بر سر که

ع







































بنام خدای رحمن رحیم **و** تقدیر کرده اند بود و بنام این فرمان فرو فرستاده ایشان  
 خدای رحمت کند **و** این کتاب است که روشن و سبک است که به دست آید از این فرمان  
 از برای خدای که دانسته است **و** قرانی است زنده **و** همه کنند **و** بسرا و هر که در پیش  
 ایشان است **و** اینست که در پیشند **و** میند **و** گفتند **و** دکانی **و** در پیشند **و** اینست  
 از آنکه میخوانند **و** از برای آن **و** در گوشه های ما است **و** از میان ما و میان تو خدای  
 هست **و** در بین پس عمل میکنی **و** در پیش در ابطال امر که بدین که با کوشش کنی **و** تمام  
 در امر تو **و** مگو ای خدای من **و** الا بشک ما ندر شما **و** میگویم **و** میگویم **و** میگویم **و** میگویم  
 شما که خدای است **و** جل جلاله **و** بگویم **و** بگویم **و** بگویم **و** بگویم **و** بگویم **و** بگویم **و** بگویم  
 کنیز از **و** و وای بر من **و** کان **و** انما که غم من از تو را و او را **و** با جزئی که در تو  
**و** ندر من که انما که امان آورد **و** ندر و عملی **و** ندر **و** ندر **و** ندر **و** ندر **و** ندر **و** ندر **و** ندر  
 غیر من **و** ندر **و** ندر **و** ندر **و** ندر **و** ندر **و** ندر **و** ندر **و** ندر **و** ندر **و** ندر **و** ندر **و** ندر  
 دور **و** دور **و** دور **و** دور **و** دور **و** دور **و** دور **و** دور **و** دور **و** دور **و** دور **و** دور  
 زمین **و** زمین **و** زمین **و** زمین **و** زمین **و** زمین **و** زمین **و** زمین **و** زمین **و** زمین  
 آن **و** آن **و** آن **و** آن **و** آن **و** آن **و** آن **و** آن **و** آن **و** آن **و** آن **و** آن **و** آن **و** آن **و** آن  
 رخت **و** رخت **و** رخت **و** رخت **و** رخت **و** رخت **و** رخت **و** رخت **و** رخت **و** رخت **و** رخت **و** رخت  
 و زمین **و** زمین **و** زمین **و** زمین **و** زمین **و** زمین **و** زمین **و** زمین **و** زمین **و** زمین  
 اند **و** اند **و** اند **و** اند **و** اند **و** اند **و** اند **و** اند **و** اند **و** اند **و** اند **و** اند  
 در مقدار **و** در مقدار **و** در مقدار **و** در مقدار **و** در مقدار **و** در مقدار **و** در مقدار **و** در مقدار  
 اسما **و** اسما **و** اسما **و** اسما **و** اسما **و** اسما **و** اسما **و** اسما **و** اسما **و** اسما **و** اسما  
 امان **و** امان **و** امان **و** امان **و** امان **و** امان **و** امان **و** امان **و** امان **و** امان **و** امان  
 خدای **و** خدای **و** خدای **و** خدای **و** خدای **و** خدای **و** خدای **و** خدای **و** خدای **و** خدای  
 بابت **و** بابت **و** بابت **و** بابت **و** بابت **و** بابت **و** بابت **و** بابت **و** بابت **و** بابت  
 فرستاده **و** فرستاده **و** فرستاده **و** فرستاده **و** فرستاده **و** فرستاده **و** فرستاده **و** فرستاده  
 که **و** که **و** که **و** که **و** که **و** که **و** که **و** که **و** که **و** که **و** که **و** که **و** که **و** که  
 بگو **و** بگو **و** بگو **و** بگو **و** بگو **و** بگو **و** بگو **و** بگو **و** بگو **و** بگو **و** بگو **و** بگو  
 انکار **و** انکار **و** انکار **و** انکار **و** انکار **و** انکار **و** انکار **و** انکار **و** انکار **و** انکار  
 بخت **و** بخت **و** بخت **و** بخت **و** بخت **و** بخت **و** بخت **و** بخت **و** بخت **و** بخت **و** بخت  
 کنند **و** کنند **و** کنند **و** کنند **و** کنند **و** کنند **و** کنند **و** کنند **و** کنند  
 می **و** می **و** می **و** می **و** می **و** می **و** می **و** می **و** می **و** می **و** می **و** می

خط

عذاب خدای **و** بنویس **و** اینست **و** اینست **و** اینست **و** اینست **و** اینست **و** اینست **و** اینست  
 و بنویس **و** بنویس **و** بنویس **و** بنویس **و** بنویس **و** بنویس **و** بنویس **و** بنویس  
 پس **و** پس **و** پس **و** پس **و** پس **و** پس **و** پس **و** پس **و** پس **و** پس **و** پس  
 کو **و** کو **و** کو **و** کو **و** کو **و** کو **و** کو **و** کو **و** کو **و** کو **و** کو **و** کو **و** کو  
 ایشان **و** ایشان **و** ایشان **و** ایشان **و** ایشان **و** ایشان **و** ایشان **و** ایشان  
 داد **و** داد **و** داد **و** داد **و** داد **و** داد **و** داد **و** داد **و** داد **و** داد  
 شمار **و** شمار **و** شمار **و** شمار **و** شمار **و** شمار **و** شمار **و** شمار  
 اعلی **و** اعلی **و** اعلی **و** اعلی **و** اعلی **و** اعلی **و** اعلی **و** اعلی **و** اعلی  
 شمار **و** شمار **و** شمار **و** شمار **و** شمار **و** شمار **و** شمار **و** شمار  
 بسیار **و** بسیار **و** بسیار **و** بسیار **و** بسیار **و** بسیار **و** بسیار **و** بسیار  
 که **و** که **و** که **و** که **و** که **و** که **و** که **و** که **و** که **و** که **و** که **و** که  
 کار **و** کار **و** کار **و** کار **و** کار **و** کار **و** کار **و** کار **و** کار **و** کار  
 کنند **و** کنند **و** کنند **و** کنند **و** کنند **و** کنند **و** کنند **و** کنند  
 پس **و** پس **و** پس **و** پس **و** پس **و** پس **و** پس **و** پس **و** پس **و** پس  
 بود **و** بود **و** بود **و** بود **و** بود **و** بود **و** بود **و** بود **و** بود  
 و این **و** و این **و** و این **و** و این **و** و این **و** و این **و** و این **و** و این  
 میشوند **و** میشوند **و** میشوند **و** میشوند **و** میشوند **و** میشوند **و** میشوند  
 آیند **و** آیند **و** آیند **و** آیند **و** آیند **و** آیند **و** آیند **و** آیند  
 ایشان **و** ایشان **و** ایشان **و** ایشان **و** ایشان **و** ایشان **و** ایشان  
 که **و** که **و** که **و** که **و** که **و** که **و** که **و** که **و** که **و** که **و** که  
 ایشان **و** ایشان **و** ایشان **و** ایشان **و** ایشان **و** ایشان **و** ایشان  
 با این **و** با این **و** با این **و** با این **و** با این **و** با این **و** با این  
 کسی **و** کسی **و** کسی **و** کسی **و** کسی **و** کسی **و** کسی **و** کسی  
 از **و** از **و** از **و** از **و** از **و** از **و** از **و** از **و** از **و** از  
 رخت **و** رخت **و** رخت **و** رخت **و** رخت **و** رخت **و** رخت **و** رخت **و** رخت  
 از **و** از **و** از **و** از **و** از **و** از **و** از **و** از **و** از **و** از  
 شمار **و** شمار **و** شمار **و** شمار **و** شمار **و** شمار **و** شمار  
 انکار **و** انکار **و** انکار **و** انکار **و** انکار **و** انکار **و** انکار  
 از **و** از **و** از **و** از **و** از **و** از **و** از **و** از **و** از  
 شمار **و** شمار **و** شمار **و** شمار **و** شمار **و** شمار  
 انکار **و** انکار **و** انکار **و** انکار **و** انکار  
 از **و** از **و** از **و** از **و** از **و** از **و** از  
 شمار **و** شمار **و** شمار **و** شمار **و** شمار  
 انکار **و** انکار **و** انکار **و** انکار

خط



























و اما آنکه کارشند ای پس گویندشان ای خوانند از ایت بر شتابن کردن کش  
 کردید از ایتان با وفا بودید شاقوم کا زمان و چون کشید شما را بر سر کسی که وصل  
 حلال حق است و قیامت بر سر کسی نیست در آن گفتند اندام که چیست قیامت نیست  
 که مگر که گاه بپریم گاه بودی و چشم با بقیه شوند گاه و طاهر شود و احاطه ایشان  
 بر بهای آنچه کرده باشند و فرو آید ایشان آنچه ایشان بان استند اگر باشند از و عهد  
 عذاب و گویند ایشان را امر و زاری شهادت عذاب هیچ نگریم و دیدن ایشان را به  
 باز کشیدن شما این روز عمل را از سر امر و زاری و حالک شما انشاست و نیست تنهایی  
 بار که کشید گاه این عذاب تا آن یس است که شما را کشید آیات خود را با ستم  
 و مفرد کرد شما را زید گاه دنیا بسا آمد و زید و زید و زید از انشاست و نه از ایشان  
 صلوات بر خدایک محمد و شما پروردگار اسما و شما و زمین پروردگار و عالمیان  
 و اوست بزرگی و عظمت **سورة الاحقاف الرابع و ثمانون** ایشان در اسما و زمین

**بسم الله الرحمن الرحیم**  
 بنام خدای روزی و منزه رحمت کند **سورة الاحقاف** که هر که بودی است خدو  
 در شان این کتاب بر نگرد از خدای خال حکم کار شما فریم یا اسما و زمین را  
 و احسان آنرا که کنه حق و حل نام نهاد و در علی با و آنکه کار کشید از احکام  
 که هر که شد احوال کشید گاه **سورة الاحقاف** که هر که شد احوال کشید گاه  
 بنا بر این که هر که شد احوال کشید گاه **سورة الاحقاف** که هر که شد احوال کشید گاه  
 بن کشته که فرو آمد با کشید چنان قرآن یا بیا و در بقیه از علم انبیا که است  
 فرموده باشند خلق را برست برین آنکه کشید شما که است گواه و گشت که از آن  
 کس که خوانند خدای از خدای که است آنرا که جایت نکند خواندن او را تا روز قیامت  
 محبت و ان بیان از خواندن عابدان غافلانند و چون حشر کرده شود مردمان  
 بکشید بیان عابدان خود را دشمنان با یکدیگر بکشیدان معبودان معبودان عابدان  
 خویش کا زمان و چون خوانند شود و برایشان امانت مار و شن گویند آنکه کا فر  
 شدند حق با چون اعدایان این سوخت روشن بلکه میگویند بر این است  
 زاری از پیش خورشید که ای خدا که بر این است از ارض و عذاب کشید ستم که پس  
 خاد بکشید شما که دفع کنید از من از عذاب خدای جز که او را دانای است با کمال خلق  
 میکنند شما در آن از تکریم من و طعن در قرآن کتابت او بگو ای میاه من و صانع سما  
 و اوست آخر کار رحمت کند **سورة الاحقاف** که هر که شد احوال کشید گاه  
 دایره و ندانم که طاهر خوانند که با من و نه با شما بر روی کشیدیم الا آنچه و می که نبود

جنت الیک و السلام



























جاسکند  
العرفه

شما تو مکرر می شناسی با اشارت بس برینان میل که با هم باطل خوشی مساوی کرده اند  
خبر بر بریان که بس نزدیکی او را سوار این بدست خود و دیگر بی خودند  
گشتن ای بی خودی بدست بر دل گرفت از این آن ترس مکرر اندیشه و در خفا چو بی  
بغیرند گشتند مکرر که ما درین گمانیم بس برینان که سوار بر بریان که در میانند  
و بر خاسته و از آن ماکوش دوید و بشارت داند او را به پیشگاه انا بس  
ایستاد و از این ابرهم در با کمر دنی بس از این بس و دلمه و کشت از خوی روی  
خویش را و گشت چگونگی فرزند او را و حال آنکه برینان ناچار باشد و نه سوار  
ستودم بر سر دست سال گشتند و آن گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
تو اوست حکم کار دان گشت ابرهم بر سر دست بر سر دست و کارهای بر سر دست  
مکرر که ما درین گمانیم مکرر که ما درین گمانیم مکرر که ما درین گمانیم  
سنگینان از کل گشتند و گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
از برای آن که گشتند و گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
مردمان که گشتند و گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
بس نشانی ما و آن ترسها و دیگر فائده از سالمان که عادت بر سر دست  
ما و آن دیار گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
مکرر که ما درین گمانیم مکرر که ما درین گمانیم مکرر که ما درین گمانیم  
سوار عادت که از آن ماکوش و گشتند بر سر دست بر سر دست  
بس بر سر دست ما و او را و گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
ملات بر سر دست و در قفسه قوم نمود گشتند بر سر دست بر سر دست  
و نشانی بر سر دست و گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
و در قفسه قوم نمود گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
انتضای احوال گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
خفه بس بر سر دست و گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
سج بر سر دست و گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
اشعاع بر سر دست و گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
که قوم نوح بودند قوی فاعسان و کسان ما انسا که دریم و دیگر گشتند  
تو انا یا نیا که گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
ما انسا که گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
یا بر سر دست و گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست

طالت شرفی و غیر هم تا شاید بدیند معرفت خالق و عیالی و عیالی و عیالی  
بکرم برید از عذاب خدای بطلانت او بدینست که من شمار از خدای بی شک و یقین  
و می کشید با او که خدای دیگر برینان که من شمار از خدای بی شک و یقین  
که خبر دادم ترا ای سید بنیاد ما تا که بس از آن مکرر بدینست بر سر دست  
است یا بدینان ای و حیت که دند مکرر را به نسبت بر سر دست بر سر دست  
بکرم از آن قوم طاعت گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
ملات بر سر دست و گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
و او در صفه که مکرر گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
و در سر دایم که از این گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
جرا بدینست که گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
که طاعت بر سر دست و گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
باید که بر سر دست و گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
ان روزی که در عذاب و گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست

سیدنا الطور کینه و بی شمع و بی یونان  
سناح با حرام خدای روزی و بدینست بر سر دست بر سر دست  
که بر سر دست و گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
نحی آن خانه و گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
مکرر که ما درین گمانیم مکرر که ما درین گمانیم مکرر که ما درین گمانیم  
دعای بر سر دست و گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
که بر سر دست و گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
گشتند بر سر دست و گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
و در آن گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
ایشان در طاعت و گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
چون که گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
این عذاب که بر سر دست و گشتند بر سر دست بر سر دست  
یا بر سر دست و گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
جرا داده نشود و گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
و نشانی بر سر دست و گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست  
ایشان از عذاب و گشتند بر سر دست بر سر دست بر سر دست

این



بهرت آنچه شاکر دید از طاعت و خیرات نمیکند زندگان بر خفته ای صفای اندر حسرت  
 و وقت و ترس سیریم ایشان را بخورایان عین و روانه که ایمان آورند و پیر و دل  
 کردند ایشان را فرزند ایشان با ایمان برسانیم ایشان فرزند ایشان را  
 و اگر چه در درجات کم از ایشان تا قرب زیاده ایشان باشد بر شادی و کم  
 نمیکند ایشان را که بپوش جان علی باشند از عذاب ایشان هیچ چیزی نمیکند نازان تر از ایشان  
 خوشتر ایشان را رسانیم هر نفسی که بپوشد در کرب و غم و زیاده که ایشان را  
 و میدهم به حیوانی و کرمی از ایشان از زو کنند و اگر چه فقر و تنگدستی ایشان  
 بهرست بکنند و دهند در آن است تمام غم غم که بپوشان و باطل باشد در ایشان  
 آن و نه ای که فتنه و شربت دنیا را بپوشد و طرف کنند برایشان که خدمت عظامان  
 مرایشان را گویند که آن عظامان در صفای و لطافت سرواریدند باشند بر ایشان و شکر  
 صدق و در وی فرایند بعضی از ایشان بر بعضی در خدمت بر شکر بکنند و شکر  
 گویند بر شکر که با بر وی پیش ازین در دنیا در میان اهل خیرین ترند که از عذاب  
 خدای بر شربت و انعام که خدا بر ایشان بر شربت و نیکو انداخت از عذاب ایشان و در  
 مدد ایشان که با بر وی که پیش ازین در دنیا در میان اهل بدترین که اوست بکنند کار و شکر  
 پس شکر دایم بکنند بر شکر که شکر را در دنیا در میان بکنند ایشان شکر که من و خدای  
 که شکر تر شکر بر در کار و خوشی که من و دنیا را بکنند و شکر که شکر تر شکر که من و خدای  
 شاعر است که انتظار میکنند با و صولت زمانه را که بپوشد و شکر که شکر تر شکر که من و خدای  
 مرا که بپوشد که من با شکر از جمله انتظار کنند که بپوشد و شکر که شکر تر شکر که من و خدای  
 عظمای ایشان بپوشد و شکر که ایشان قوم طاعت اند که از عذاب طاعت طاعت که بپوشد  
 بعد از طاعت و حق بکنند بپوشد و شکر که ایشان را بپوشد و شکر که ایشان را بپوشد  
 بکنند پس کو بسیار بپوشد و شکر که ایشان را بپوشد و شکر که ایشان را بپوشد  
 است این را بکنند و شکر که ایشان را بپوشد و شکر که ایشان را بپوشد و شکر که ایشان را بپوشد  
 و بپوشد و شکر که ایشان را بپوشد و شکر که ایشان را بپوشد و شکر که ایشان را بپوشد  
 خوشی و شکر که ایشان را بپوشد و شکر که ایشان را بپوشد و شکر که ایشان را بپوشد  
 است این را بکنند و شکر که ایشان را بپوشد و شکر که ایشان را بپوشد و شکر که ایشان را بپوشد  
 بلکه شکر که ایشان را بپوشد و شکر که ایشان را بپوشد و شکر که ایشان را بپوشد  
 و شکر که ایشان را بپوشد و شکر که ایشان را بپوشد و شکر که ایشان را بپوشد  
 و شکر که ایشان را بپوشد و شکر که ایشان را بپوشد و شکر که ایشان را بپوشد  
 آن پس کو بسیار شکر که ایشان را بپوشد و شکر که ایشان را بپوشد و شکر که ایشان را بپوشد

نصف خوب

و شاکر است بر این ای نادانان بلکه ای مصلحتی توانی سید رسول از ایشان ای و ای  
 ایشان از عظمی که با باشند و ازین ترس ایمان علی آورند بلکه از عظم ایشان است علم  
 خیریت حاجت کار تو که ایشان حکم میکنند بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با  
 ای خداوند بپوشد و شکر که ایشان حکم میکنند بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با  
 بپوشد و شکر که ایشان حکم میکنند بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با  
 خداوند بپوشد و شکر که ایشان حکم میکنند بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با  
 سب از ایشان را و اگر چه بپوشد و شکر که ایشان حکم میکنند بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با  
 افتد برایشان از کسان از هر عذاب ایشان که بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با  
 ابر است بر شکر که ایشان حکم میکنند بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با  
 بر شکر که ایشان حکم میکنند بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با  
 مرد و نه رنجه روزی که در حق نگذار ایشان بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با  
 چه بر او اند ایشان بپوشد و شکر که ایشان حکم میکنند بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با  
 شدند عظمی ایشان بپوشد و شکر که ایشان حکم میکنند بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با  
 بهترین ایشان بپوشد و شکر که ایشان حکم میکنند بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با  
 که تر در حفظ و حیانت که و شکر که ایشان حکم میکنند بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با  
 علم و شکر که ایشان حکم میکنند بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با  
 هم شکر که ایشان حکم میکنند بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با

سوره الحج الشکوان و مفسر آن

بسم الله الرحمن الرحیم  
 نام واجب الاطاع خداوند رحیم و رحیم شکی که بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با  
 با شکر که ایشان حکم میکنند بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با  
 و نادانان که و ازین ترس ایمان علی آورند بلکه از عظم ایشان است علم  
 نیست این قرآن مکر و می که و شکر که ایشان حکم میکنند بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با  
 سخت قوت که بر شکر که ایشان حکم میکنند بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با  
 بر شکر که ایشان حکم میکنند بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با  
 که از شکر که ایشان حکم میکنند بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با  
 شد که شکر که ایشان حکم میکنند بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با  
 قبضه که شکر که ایشان حکم میکنند بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با  
 بگفت دل پاک بپوشد و شکر که ایشان حکم میکنند بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با  
 بخشم دل با و بدین بر شکر که ایشان حکم میکنند بپوشد و شکر که ایشان با بپوشد و شکر که ایشان با

رستم انشاس



[illegible]

چنانچه موسی و ابراهیم بودند ان ابراهیم که تمام کرد انچه فرمود باشد بدان **و انکه در آن**  
**مجلسه بودند آنست که بر بنیاد دین بر یکدیگر قرار داد و انکه نیت آدمی را**  
**مکمل آنچه سعی کرده باشد بدان بعمل یابند و انکه سعی او ندهد که دیدن شود و در راه**  
**اعمال او بسجود او دادند و بدان عملی همان تمام تر و انکه راهی به پروردگار نداشت**  
**عادت و نمائند کار و انکه بواسطه این در ضلالتی قرار خفته و گریه و انکه او دیگر اندکجا**  
**وزند کرد و اندکجا و انکه او آفرینند و صفتی که نداشت و او از زمین جدا گشته شد**  
**در رحم و انکه بیرونست از زمین و دیگر با افرین از اهری بعد از آنکه از طایفه و انکه او را دیگر**  
**کرد و اندو سر پایید و انکه او نداشت پروردگار بشعور که نام ستاره گشت که بعضی منکران**  
**او را بر سر کشید و انکه او مملکتی که عدا اول را که قوم خود بودند و نموده که قوم صالح بودند**  
**بسز تکبر گشت ایشان را و مملکتی که قوم نوح را از پیش بر سر کشان گشت آن بی قوم نوح از**  
**ظالمتر و کبره تر و شهرهای قوم لوط را بر سر کشید که باطلان بسز بیوش اندر اهل آنرا**  
**انچه پوشانند از سرکشید با ابراهیم بسز بکدامین نوعی که پروردگار خوشش نشانی میشود و ای**  
**آدمی این عجز یا قرآن چه کند گشت از زمین کنش گران پیش کشید و او دیگر گشت آن قصه**  
**نزدیک که قضا محض گشت و نداشتند انرا از عرضه انرا بفتح ظاهر کشید و ای منکران**  
**ربانی که نترسید از حق حیدرید و حق خداید و نمی گویید و شما خاندان و بان گمانید**  
**بشخصی که خدا خدایا و بیگانه گشت بر سر کشید و او را**

سورة التوبة وقسوة القلوب

بنام خدای روزی و منزلت کند. **نزدیکتر قناتک بر بعثت سید اکبر**  
و قائم السیاح و رشک خفته شمای بدو نیز با شرافت انگشت مبارک او علیه السلام. و اگر  
بشنود اصل کتبش از هر صدق نوال سید اعراض کند و کند آن محبت تری یاد او را بگوید  
یا قاضی عادل. **و نگردد که دند ترا چو گوشت** در دهنش با در باطل و هر کاری از حق  
و تصدیق و نگردد قرائت باشد با ملائکه در دست و در نه نزد ظلم و نواب و عقاب. **و در**  
**که آید با ملک در قرائت از هر نام که بر آید** در دست و در نه و نه غلبه. **که بر** فیض خود او نه  
قامت بر طوفان و در نه بر کشته گاه کند شرافت اصل خلافت نواب بدست و در نه. **بسی**  
**احضار نماز از کرب** این است. **و با یکی دوری که خواهد** که از سر این است خلافت با یکی دیگر  
که حساب باشد با انقیاد در حق که خواهد نگردد با شرافت و این است که هر دو این است که با یکی  
خلفای باشند در کرب. **شش بندگی که غرض** از این خواهد که در میان این دو و در شرف  
**نگردد که دند ترا چو گوشت** در دهنش با در باطل و هر کاری از حق و تصدیق و نگردد قرائت  
باشد با ملائکه در دست و در نه نزد ظلم و نواب و عقاب. **و در** که آید با ملک در قرائت  
از هر نام که بر آید در دست و در نه و نه غلبه. **که بر** فیض خود او نه قامت بر طوفان  
و در نه بر کشته گاه کند شرافت اصل خلافت نواب بدست و در نه. **بسی** احضار نماز از کرب  
این است. **و با یکی دوری که خواهد** که از سر این است خلافت با یکی دیگر که حساب  
باشد با انقیاد در حق که خواهد نگردد با شرافت و این است که هر دو این است که با یکی  
خلفای باشند در کرب. **شش بندگی که غرض** از این خواهد که در میان این دو و در شرف  
نگردد که دند ترا چو گوشت در دهنش با در باطل و هر کاری از حق و تصدیق و نگردد قرائت  
باشد با ملائکه در دست و در نه نزد ظلم و نواب و عقاب. **و در** که آید با ملک در قرائت  
از هر نام که بر آید در دست و در نه و نه غلبه. **که بر** فیض خود او نه قامت بر طوفان  
و در نه بر کشته گاه کند شرافت اصل خلافت نواب بدست و در نه. **بسی**







[illegible]

فَانْقَضُوا لِقَابِ رَبِّكَ الْكَافِرِينَ  
الَّذِينَ قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ  
فَمِنْهُمْ مُعْتَصِمُونَ

بسر کبریا این نعمتهای پروردگار خوش نگذرد میکند و دانایا کنند زمان بیگانه  
زیبا صدر است بسر کبریا این نعمتهای پروردگار خوش نگذرد میکند و قدریای بیگانه  
یافته در چشمها بسر کبریا این نعمتهای پروردگار خوش نگذرد میکند و زنده باشد بیکان  
سج آدمی پیش از آنکه شود آن و نه چینی بسر کبریا این نعمتهای پروردگار خوش نگذرد میکند  
نگذرد میکند و نگذرد کند آن بر شد و دانایا بابر باشد و بس و در شاد و جامه های لایق  
بیکو بسر کبریا این نعمتهای پروردگار خوش نگذرد میکند و بزرگوار است و بر نفع و غیر  
نام پروردگار تو خداوند بزرگ و کریم و دانشمند و پستان خود

0C

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن  
معلمًا للناس

تَجْعَلُنَا طَرِيقَ الْبَكَارِ حُرّاً  
اَللّٰهُمَّ

نکیزه می کشید و می کرد این بدست دو چشمه از آستان بس



















































































خدا را و قدرت نمواند شد بلکه این که بگوید آن کند قرآن است بزرگوار که در هر روز و هر وقت  
از بندگی و تغییر **سورة الطارق و هی سبت عشره آیه**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

بنام خدای رحیم رحیم بخنی آسمان و بخنی طاریق و دانی تو که جیت طاریق که  
نیست چو نفسی الا که بدو بر جیت نکند از ملک که عال او می باشد و تو که میدانی  
بسیار که بگوید و آدمی نکند بر جیت که از جبهه آفریده باشد است از تو که  
شد است از این که در نزد تو هر چه بود و هر چه بود از تو که شد بدو و هر چه بود  
مادد بدو که آن حالتی که از تو که شد از تو که شد از تو که شد از تو که شد  
و از جلیل یا بدو که از تو که شد از تو که شد از تو که شد از تو که شد  
بنام خدا از عباد و صفات و فیاض و اعمال رس باشد از تو که شد از تو که شد  
کنند از تو که شد از تو که شد از تو که شد از تو که شد از تو که شد  
قرآن طاریق میان حق و باطل است و نیست او باطل و باطل بدو که شد از تو که شد  
سید را در باطل حق و من میسر نام بدو که شد از تو که شد از تو که شد  
است از تو که شد از تو که شد از تو که شد از تو که شد از تو که شد

**سورة الاحق و هی سبت عشره آیه**

**بسم الله الرحمن الرحیم**  
بنام خدای روزی و دینار رحمت کند **بسم الله الرحمن الرحیم** بیا که بیا که تمام برود که  
یعنی بگوید چنان که لا اله الا الله و ان یورد که کار که بگوید همه چیز را پس بگوید که بگوید  
بسیار است کمال حکمت و ان یورد که کار که بگوید همه چیز را پس بگوید که بگوید  
است بر این که بگوید از این که بگوید و ان یورد که کار که بگوید همه چیز را پس بگوید که بگوید  
س که از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
پس از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
و فعل و این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
داد و این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
شما که در روز و در آن که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
که و از هر چه بود و از هر چه بود از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
و معافی و با که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
زندگی و دنیا را و حال که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
و نامهای پیشینه است **سورة الفجر و هی سبت عشره آیه** که ان یورد که کار که بگوید همه چیز را پس بگوید که بگوید

**بسم الله الرحمن الرحیم**

بنام خدای روزی و دینار رحمت کند **بسم الله الرحمن الرحیم** بیا که بیا که تمام برود که  
یعنی بگوید چنان که لا اله الا الله و ان یورد که کار که بگوید همه چیز را پس بگوید که بگوید  
بسیار است کمال حکمت و ان یورد که کار که بگوید همه چیز را پس بگوید که بگوید  
است بر این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
س که از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
پس از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
و فعل و این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
داد و این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
شما که در روز و در آن که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
که و از هر چه بود و از هر چه بود از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
و معافی و با که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
زندگی و دنیا را و حال که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
و نامهای پیشینه است **سورة الفجر و هی سبت عشره آیه** که ان یورد که کار که بگوید همه چیز را پس بگوید که بگوید

**سورة الفجر و هی سبت عشره آیه**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

بنام خدای روزی و دینار رحمت کند **بسم الله الرحمن الرحیم** بیا که بیا که تمام برود که  
یعنی بگوید چنان که لا اله الا الله و ان یورد که کار که بگوید همه چیز را پس بگوید که بگوید  
بسیار است کمال حکمت و ان یورد که کار که بگوید همه چیز را پس بگوید که بگوید  
است بر این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
س که از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
پس از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
و فعل و این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
داد و این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
شما که در روز و در آن که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
که و از هر چه بود و از هر چه بود از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
و معافی و با که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
زندگی و دنیا را و حال که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید از این که بگوید  
و نامهای پیشینه است **سورة الفجر و هی سبت عشره آیه** که ان یورد که کار که بگوید همه چیز را پس بگوید که بگوید











[illegible][illegible]

سورة الذلزال بحقیقہ توہین شان آبستہ  
بسم الله الرحمن الرحيم  
شام خدای بخش پیدا مہربان جو تخی جنابنا مشہور زمین سخت جنابنا  
و پروردگار انداز زمین اشغال خورشید را که نور است و موسی و کوه بیدار ای کجا فر  
جست زمین را ان روز باز کرد زمین خرمای خوش را از خاک جدا کرد و آبها شدند  
از جگر و دریا بیکدیگر و در کنار تو ایام که ما شد اندازد و دریا که در کنار  
از قبور و عرقش تا از موضع کوهان متفرق تا غرق و کوه را اعمال است و در هر کجاست  
شعدا فتنه و شکوای برینند اندازد نام و حوض و در کجاست از کجاست مقدار رفت بکری بنیند  
اندا در دیوان اعمال و جای انرا در دوزخ و الدنایا

سورة العاديات مكية احدى عشر آية  
بسم الله الرحمن الرحيم

شام خدای افرید کار بر هفت گشتند و پنج تن اسپان نیکو و غازیان که در دست  
وم روزگار بسوی آن اسپان انش افروزدند و از نردون سینه بر سنگ در نیک گشتند پس  
نیکان آن اسپان همچون آفریدگان بر دشتان خدای در وقت صبح بر سر آبکنند دران  
صبح یاد بنام دومین کردی پس در روز دران وقت یاد دران غبار در میان  
چهار آفریدگان اعدا دین کرد پس در آن روز در کار خدای سر آفریدگان  
گشتند پس بر سر آن که او بیدان گزاف خدای هر آیه گواهیست پس بر سر آن که او از هر  
دو کس ظاهر آینه خلایق گشت است ای سر نیک اندک چون برون آید و شوقی که در  
نبرد است از روی و روشن و ظاهر کرد و شوقی که در میان است از گزاف و افغان که  
که در میان که بر سر و کار است آن بایسان آن روز در آن آینه ای بماند

سورة القارعة اصدق مفسرة آية  
بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدای روزی در دنیا را غایت کند **۸** قیامت هر چه با امانیت است قیامت  
و چه دانی تو ای محرم که چه روز است قیامت **۹** روزی که باشند در میان از غایت ترس و خوف  
چون پروانه حراج بر آید که بدانند که گانه یکی میروند و با آنکه کوهها چون کوه  
درنگند و از دود **۱۰** بر آید که سنگین آید تر از دوی او خفتند بر او و عیش ایشان  
ببندید **۱۱** و اما آنکه که بیکبار در سار دانی او سرهای او را وید باشند و چه دانی  
تو ای محمد که چیست آن **۱۲** ان افضل است بغایت کرم **۱۳**

سورة السجدة مكية وهي ثمان آية  
بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]



سورة العصر ثلث آیات مكية

بسم الله الرحمن الرحيم  
بنام خداي رحمت کننده عام دنيا و خاص عتبي بخني روزگار يا شهابي يا پيغمبري  
که بدین که آدمی هرگز زبانی کار دل است بگو آنها که ایمان آورده اند و کردند  
کارهای نیکه و وصیت کردند بیکدیگر برآه حق سپردن و وصیت کردند بیکدیگر را  
بصبر بر طاعات و از معاصی

سورة الفلق ثلث آیات

بسم الله الرحمن الرحيم  
بنام خداي روزی ده مهربان و الهی غنیت کننده در عیب و عیوبی که  
مال را و از بهر روزگار و در دین با بسیار که علی انوار روز بروز پندار که  
مال او جاد و بدخواه کند که او را تا در دنیا تا آخر دنیا که او بنده خدا  
که هر اینه انداخته شود در خطه و پنداری تو ای محمد که چیست خطه و پنداری  
افروخته آن آتشی که برسد الهی اثر آن بدله بدین که آن آتش برایشان  
سرمه داد و در بسته شود در ستونهای کشیده بران در با نماند که آن در آتش  
نخنداند که

سورة الفلق ثلث آیات

بسم الله الرحمن الرحيم  
بنام خداي عطا بخش خطه بخش ای محمد که تو آن محمدی نشیندی که چگونه  
که برود کار تو را حجاب نیک بر قصد فران کعبه بدید ای محمد که بدین از او بخش  
و ابطای و در دنیا و برایشان معانی طاعات طاعات می انداختند با شایسته که  
اگر در کل حوت آفریننده بس که ایشانند چون گاهی خوره بشکند و دوا بر یار و دوست

سورة قیامت ثلث آیات

بسم الله الرحمن الرحيم  
بنام خداي رحمن رحیم از بهر الفت دادن قریش الفت دادن ایشان  
بر حلت کردن در رختشان و تابستان بسوای که سگان را برستند برود کار  
این خاندان که بران برود کار در طعام دل ایشان از کار سگان دو  
سفر بسایه و آنچه کرد ایشان از ترس اگر سگ نیست دیگر نمی برستند خدا را که  
از بهر این نعمت طعام الفت دادن بر برستند خدا را

سورة الماعون ثلث آیات

بسم الله الرحمن الرحيم  
بنام خداي روزی و مندا رحمت کننده ای دیدی تنگای محمد و ششاضی

انکه تکذیب بخند روز جزا و قیامت را که عاصی بن و ابل است سر و انگشت  
که بزرگتر اند و منزه ترند و شریف ترند و شریف ترند و شریف ترند و شریف ترند  
در طعام دادن بسگنان بسوای سران غایب کنندگان که ایشان از غایب  
خودشان غافلان باشند تا از وقت بدر برند انکه ایشان سر و انگشت  
کودانند و منته کنند و کوه را از مسجدشان و کار گذار خانه را از جهت یکان مثل  
سرویش و غیره و پنداری که منساب دیوار بدو است بلکه از بهر  
چهره خانه است

سورة الکافرون ثلث آیات

بسم الله الرحمن الرحيم  
بنام خداي رحمت کننده عام و خاص بدین که ما آدمی ترای محمد  
چیزی بسیار یکی بلکه ریشه و از آن گوشت است سرمانی که از بهر برو  
خویش با تا ز عید قربان و قربان کن قربانی را بدین که دشمن دارنده و دشمن  
که عاصی بن و ابل است احست دنبال بریده بی نعل

سورة الکافرون ثلث آیات

بسم الله الرحمن الرحيم  
بنام خداي رحمن رحیم بگوای محمد ای کافران که میگوید شرع عباد  
معبودان ما میبکن سالی و تا عبادت معبودان تو کنند سالی نمی برستند در مستقبل  
الحق بنمای برستند و نه نمای برستند که انداخته من می برستند و نه من برستند بود  
ام آنکه نمای برستند و نه نمای برستند که انداخته من می برستند و نه من برستند  
و هر است دین من و حکم این مشروح است باینه و مال

سورة النصر ثلث آیات

بسم الله الرحمن الرحيم  
بنام خداي روزی و مندا رحمت کننده حاکم بیاید نفرت خدای  
و فتح کند و بین تنای محمد و مانا که درمی آیند در دین خدای کرده و کوه  
سج که محمد پروردگار طریقی و طلب آمرزش کن از تو بدین که اوست برستند

سورة تبت ثلث آیات

بسم الله الرحمن الرحيم  
بنام خداي کرم بخش عام و رحیم بر حلت خاص زبان کار باد دوست  
ای لبیب و زبان کار باد او دفع عذاب نکند از او مال او و آنچه بس که از او مال  
مال یا از پراش یا فرزند زود که در اند در آتش جزا و نذر باشد او وزن اوام جلیل



خواهر ارغمان ان بدخت کشند، بهیمن بخار و اندازند ان سر را، کسیدار بار بار  
آن مندر تمام علیها و علی نو حماله الله، که در درون او است رسد که بهیمن ان می بندد  
از لایف حکم یافته یاد کردن او باشد و اما در دوزخ بند می حکم یافته از کسل انسانی  
و در پشت او باشد بهیمن از تشنه و می کشند جزا و جنت علی

سورة الاخلاص اربع آيات

بسم اللہ الرحمن الرحیم  
 بنام خداوند عطا بخش و غفار یوسف بنی اسرائیل بنام خداوندی که  
 خداوند یکتا بی ثانی، خداوند بی نیاز، خداوند بی نیاز از هر کسی که  
 کسی که بذر بپاشد و زراعت کند از کسی که بپاشد و زراعت کند و بیست و نهم و دنیا باشد  
 اورا امتحان کن **سوره الفلق و معنی حشر آیات**

بسم الله الرحمن الرحيم  
 بنام خدای بر روزی و مندر رحمت کشندم بگوای محمد بنایا میکیم بی پروردگار  
 صبح از شر ایامی افوید و از شر شب تاریکی چون خود کرد و تاریکی آن هر چه بود و  
 از شر زبان بی گزند یاد و مندر در که بهمان و از شر حاسدی چون اظهار کند حد  
 جزیش بخت بکشد **سورة الناس و در است امانت**

بنام خداوند رحیم و در دنیا و خاص در آخرت که کدوای محمد بنای مکریم  
 به پیرو در کدوای مردمان باو است و مردمان خدا را در میان از ایشان جداوند  
 و سوسوس که شیطانت باز پس چندان نزد در کدوای آن شیطان که و سوسوسه  
 کند در سینه مردمان از جنیان یا از شرارد میان میاید و کدوای در عالمای

وصلى الله على خير خلقه محمد وآله الطاهين  
كلهم المجد والكرام الجيد المفضل العباد  
الطيبين من مولانا نظم الدنيا والدين انسا يور  
حاجب ثمره وجعل عنه شوكا على يد اقر  
العباد محمد بن علي الرومي عن  
وعنه والده وجعل المومنين  
والجود مستاف بكرة مشهور  
الافان من بلاد

۸) نه شهر رجا الحجب شده است مجایه است غیر



در این کتاب که در کتابخانه ای در کتبی  
 است به شرحی که در این کتابخانه  
 است که در این کتابخانه  
 است که در این کتابخانه  
 است که در این کتابخانه

در این کتاب که در کتابخانه ای در کتبی  
 است به شرحی که در این کتابخانه  
 است که در این کتابخانه  
 است که در این کتابخانه  
 است که در این کتابخانه

در این کتاب که در کتابخانه ای در کتبی  
 است به شرحی که در این کتابخانه  
 است که در این کتابخانه  
 است که در این کتابخانه  
 است که در این کتابخانه

والفوق بین الملوح والایمانی والکلیج اشارة والبعید  
 والایمانی اشارة والکلیج والکلیج اشارة والبعید  
 والفوق بین الملوح والایمانی والکلیج اشارة والبعید  
 والایمانی اشارة والکلیج والکلیج اشارة والبعید  
 والفوق بین الملوح والایمانی والکلیج اشارة والبعید

در این کتاب که در کتابخانه ای در کتبی  
 است به شرحی که در این کتابخانه  
 است که در این کتابخانه  
 است که در این کتابخانه  
 است که در این کتابخانه



و قبان كن

١٨٠

الاسم

١٢٧

١٢٧

١٢٧

١٢٨

١٢٧

١٢٧



كان بني حرا الانبياء بخط في الرقعة و هو انفق خطه فذالك